

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

وصلّى الله على سيّدنا و نبينا أبي القاسم محمّد

وعلى آل بيته الطّاهرين، و اللعنة على أعدائهم أجمعين

قال إمامنا الصادق عليه السلام لعنوان البصرى:

وَ إِذَا اشْتَغَلَ الْعَبْدُ بِمَا أَمَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى وَ نَهَاَهُ، لَا يَتَفَرَّغُ

مِنْهُمَا إِلَى الْمِرَاءِ وَ الْمُبَاهَاةِ مَعَ النَّاسِ .

اگر عبد به آنچه که خدای متعال برای او مقرر

کرده عمل کند و به دستورات و اوامر و نواهی

اشتغال بورزد دیگر نمی تواند اوقات خود را به

مباهات و فخر فروشی با مردم و جدل و منازعات

بگذراند.

این ارتباط بین اشتغال به تکالیف الهی و عدم
مراء و جدل و مباحات و فخرفروشی چیست؟ و
چگونه انسان به واسطه اشتغال به اوامر و تکالیف
الهی دیگر فرصت فخرفروشی و خودنمایی و اظهار
وجود و ابراز به مردم و همچنین نزاع و جدل و
مخاصمه و درگیری پیدا نمی‌کند؟ این چه ارتباطی
به هم دارد و چه رابطه‌ای در این میان موجود است؟
در فقرات گذشته، امام صادق علیه‌السلام فرمودند:
وَ جُمْلَةُ اشْتِغَالِهِ فِيمَا أَمَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى بِهِ وَ نَهَاهُ عَنْهُ. یک
بنده باید اشتغال و تصدی او نسبت به اوامر و نواهی
الهی باشد و نباید از این دو مطلب تجاوز کند. راجع
به این قضیه در جلسات گذشته مطالبی عرض شد و
اینکه چطور یک انسان در اوامر و نواهی الهی باید
آن جنبه عبودیت را لحاظ کند و تمام کارها را بر
اساس آن جنبه عبودیت انجام بدهد. مطالبی که در
جلسات گذشته راجع به این قضیه صحبت شد برای
ارتباط بین این دو مطلب مفید خواهد بود.

حضرت می‌فرمایند: کسی که به دنبال اطاعت
از دستور مولاست دیگر مجال فخرفروشی به مردم

را پیدا نمی‌کند. چرا کسی که به دنبال اطاعت و برآمدن از عهده تکلیف است، با مردم در مسائل در نمی‌افتد و جدال نمی‌کند؟ مرء یعنی جدال، یعنی نزاع، یعنی بر سر یک مطلب بگومگو کردن، یعنی فرصت‌ها را از همدیگر گرفتن و برای رسیدن به مطلوب و مقصود با افراد دیگر در افتادن و به نزاع پرداختن و منافع را به واسطه این نزاع از آن خود کردن، این را مرء می‌گویند. کسی که عمل به دستورات مولا می‌کند هیچ‌وقت این کارها را انجام نمی‌دهد.

مطلب دوّم اینکه حضرت می‌فرمایند: به مردم

فخر نمی‌فروشد

مباهات نمی‌کند به رخ مردم نمی‌کشد، من این کار را کردم من آن کار را کردم نمی‌کند، ما این طور هستیم و ما آن طور هستیم در کارش نیست، سرش به کار خودش است و برای این دو مطلب اصلاً فرصت پیدا نمی‌کند. برای روشن شدن قضیه ابتداءً باید عرض کنم که مرء و مباحات مراتب مختلفی دارد؛ یک مرتبه او مرتبه با مردم است که عبارت است از همین مباحات مصطلح و متعارف، انسان عملی را که انجام می‌دهد این عمل را به رخ دیگران بکشانند. در آیه شریفه قرآن نسبت به این موضوع اشاره شده است: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْطُلُوا** **صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَ الْأَذَى** البقرة، ۲۶۴ ای افرادی که ایمان آورده‌اید کارهای نیک خود را با منت و اذیتی که بر دیگران تحمیل می‌کنید از بین نبرید و آنها را باطل نکنید، آن کار نیک را دست‌خوش فنا و اضمحلال قرار ندهید. **كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ** مانند آن افرادی که اموالشان را به‌نحو ریا در میان مردم انفاق می‌کنند. به‌نحو سُمعه و شهرت در میان مردم انفاق می‌کنند، از این انفاق ریا را قصد می‌کنند،

خود نمایی را قصد می‌کند، خودآرایی را قصد می‌کند، اظهار وجود را قصد می‌کند مثل این افراد چیست؟ **فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ**

فَتَرَكَهُ صَلْدًا خیلی تشبیه تشبیه عجیبی است. آیه می‌فرماید: مثل این افراد مثل سنگ سختی است که هیچ خاصیتی از او بر نمی‌آید، گرد و غباری روی این سنگ را می‌گیرد، گردی بر روی این سنگ می‌نشیند اما هنوز این گرد استقرار پیدا نکرده است بارانی می‌آید و تمام این گردها و خاک‌ها را از روی سنگ پاک می‌کند و از بین می‌برد و او را به همان سختی خودش نگه می‌دارد و به همان سفتی خود باقی می‌گذارد. **لَا يَفْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِّمَّا كَسَبُوا** از آنچه که بدست آورده‌اند نمی‌توانند محافظت کنند، نگه دارند، آن عمل را برای خودشان نمی‌توانند نگه دارند.

یعنی وقتی انسان یک عملی را انجام می‌دهد این عمل حکم یک ذخیره‌ای را دارد حکم یک ماده‌ای را دارد که این ماده می‌آید و بر قلب انسان می‌نشیند. نفس عمل، عمل نیک است؛ انفاق فی

سبیل ال له نیک است، انجام عبادت نیک است،
انجام امور عبادی نیک است، خدمت به مردم نیک
است، انفاق نیک است صدقات نیک است، برّ به
والدین نیک است صله رحم نیک است، اینها روی
قلب را ماده‌ای از رحمت الهی می‌پوشاند اگر این
اضافه بشود هی اضافه بشود، کم کم زمینه مستعدّ
برای پرورش را پیدا می‌کند؛ چون بر سنگ سفت که
چیزی نمی‌شود کاشت، خاک باید باشد تا انسان
بتواند او را مورد استفاده قرار دهد. همین که این
روی قلب را گرفته است یک مرتبه با آن ریایی که
انجام می‌دهد و با آن مباحاتی که می‌کند و با آن جهت
دادنی که به عملش می‌دهد، یک مرتبه مثل یک
بارانی که تمام این گردها و خاک‌ها را می‌شوید و
همه را از بین می‌برد و سنگ را به حال خودش نگه
می‌دارد کَانَ

هیچ عملی انجام نداده است. زحمت کشیده
زحمت او هباءً منثوراً شده، انفاق کرده است انفاق او
یک شاهی به حساب نمی‌آید، قدمی برداشته است
دیگر آن قدم به حساب نمی‌آید، انگار نه انگار هیچ
عملی در نامه اعمال او ثبت نشده، می‌گوید: خدایا
من این کار را انجام دادم. می‌گویند تو این کار را
برای اظهار وجود خودت انجام دادی، اظهار
وجودت هم پاداشی بود که در همان دنیا گرفتی
دیگر از ما چه می‌خواهی؟ تو این کار را کردی که به
مردم نشان بدهی من این عمل را انجام دادم، خب
مردم هم همه فهمیدند و تو را تحسین کردند دیگر
از ما چه می‌خواهی؟! این مطلب عبارت است از ریا
و خودنمایی و مباحثات با افراد و با مردم در کردار و
در اعمال خودشان.

حالا چرا این عمل قبیح است و چرا انسان به
این عمل مبادرت می‌ورزد و انگیزه او برای این عمل
چیست؟ دیگر طبعاً رفقا باید زود جواب این را
بدهند، با توجه به مراتب و مسائلی که قبلاً گفته شد
جواب مسئله خیلی روشن است؛ در اینجا مسئله

عبودیت و نفس انجام عمل خیر دیگر مطرح نبوده، آنچه که ریشه و علت برای این عمل است عبارت است از اظهار وجود، انسان خود را در قبال مردم عرضه بدارد و وجود خود را به نمایش بگذارد. نمایش وجود و خود، به نمایش آثاریست که از این وجود برمی خیزد. من وقتی که می خواهم خودم را به معرض قرار بدهم آن آثاری که توان خلق آن، از من است و مورد توجه مردم است را به معرض وجود قرار می دهم تا مورد تحسین قرار بگیرم. و در مقابل این مطلب آنچه که از دیدگاه مردم مورد نفرت و اشمئزاز است را از آثار خودم حذف می کنم. آنچه را که مردم تحسین می کنند در معرض و در ملاءافراد به نمایش قرار می دهم. فلانی نسبت به من این مطلب را گفت فلان بزرگ در فلان روز از من این تعریف را کرد، فلان ولی خدا در فلان جلسه فلان مسئله را راجع به من گفت، فلان کار در فلان روز از من سرزد، اما اگر یک کاری، یک حرفی را که همان بزرگ از جهت تربیتی و از نقطه نظر رفع نقیصه نسبت به من گفته باشد آن حرف را از شنیدن دیگران

منع می‌کنم، فلان بزرگ این نقیصه را آن روز راجع
به من گفت هیچ وقت این را نمی‌گویم، فلان کار
زشت را در فلان روز من انجام دادم این را هیچ وقت
نمی‌آیم به مردم بگویم.

در صحبت با مردم همیشه جهاتی را می‌گویم
که به واسطه شنیدن مرا مورد تحسین قرار بدهند، اما
اگر جهات حُسن را گفتم و جهات نقص را هم گفتم
آن وقت یک مسئله‌ای است! حالا بالاتر از این
نمی‌گوییم که اصلاً جهات حسن را نگفتیم، یعنی در
اینجا درست در مقابل آنچه که بنای خلقت و تکوین
از

من توقع دارد، من دارم عمل می‌کنم؛ آیه شریفه می‌فرماید همه خیراتی که از شما سر می‌زند و صادر می‌شود از ناحیه پروردگار است: **وَ مَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ النحل، ۵۳** هر نعمت و خیری که به شما می‌رسد از ناحیه پروردگار است؛ زیرا خدای متعال مبداء حُسن است و هر حسنی که در عالم در قالبی ظهور کند به او منتسب است نه به آن قالب و نه به آن امر متعین.

اگر جمالی در عالم جلوه‌گری می‌کند آن جمال چون منتسب به اوست و جمال را او داده، با يك تب آن جمال تبدیل به زشتی می‌شود، با يك مرض آن جمال تبدیل به نفرت می‌شود. با گذشت دو روز از روزگار آن جمال تبدیل به غیر جمال می‌شود، عکس‌های جوانی را با عکس‌های در حال پیری و کهولت مقایسه کنید قشنگ این مسئله را می‌فهمید. دوران نقاهت و مرض را با دوران سلامت مقایسه کنید کاملاً این مسئله مشخص می‌شود. کو آن جمال و زیبایی؟ کو آن دل فریبی و فریبندگی کجاست؟ پیدایش کنید، بیاورید به

دست بگیرید. عاریه‌ای بود که از مالک اصلی مستعار به شخصی داده شده بود فردا هم صاحب اصلی گرفت. عاریه را به خودش و به صاحب اصلی برگرداند. مال اختصاص به پروردگار دارد به شخصی می‌دهد و به شخصی نمی‌دهد، انفاقی که از این مال سر می‌زند آن انفاق مربوط به اوست و از ناحیه اوست. عنایت الهی، ملائکه رحمت الهی با وزیدن بر قلب، آن را رؤف می‌کنند رحیم می‌کنند عطوف می‌کنند، جناب‌عالی هم دست در جیب‌تان می‌کنید می‌پردازید، این از آنجا آمده. اگر آن ملائکه نیایند و بر این قلب نشینند و این قلب را عطوف و رحیم و با احساس نسبت به هم نوع و افراد نکنند هزار سال دست در جیبی نخواهد رفت. پس جود از ناحیه اوست، جمال از ناحیه اوست، کمال از ناحیه اوست، همه حُسن‌هایی که در روزگار به حسن و جلوه‌گری می‌پردازند همه از ناحیه او آمده است و باید هم به همان ناحیه برگردد، من و امثال من در اینجا پیشیزی در عرصه وجود قابل خودنمایی و اظهار وجود نیستیم. اگر علمی هست این علم از ناحیه افاضه علیم

است، اگر بیانی هست از ناحیه افاضه ربّ العالمین

است ... **اللّٰهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ** ... فصلت، ۲۱

است، اگر کمالی هست از آن ناحیه آمده است در این

مسئله خدمت رفقا و دوستان مطالبی قبلاً به عرض

رسید.

حال آن شرور و ابتعادی که مربوط به ماست

و ما باید او را در معرض قرار بدهیم و باید خوبی‌ها

را منتسب به او بکنیم، در اینجا کار به عکس شده؛

آنچه را که خوبی و مربوط به اوست ما او را اشاعه

می‌دهیم، ما او را به گوش افراد می‌رسانیم، ما او را

در معرض قرار می‌دهیم، کتاب چاپ می‌کنیم و آن

را در معرض قرار می‌دهیم، نگاه کنید قلم را ببینید

مطالب را ببینید اما اگر یک نفر ایرادی از این کتاب

بگیرد، برمی‌آشوبیم ناراحت می‌شویم، آقا از این

کتاب ایراد گرفتید؟! خب اگر حسنش را ارائه می‌دهی نقصش را هم ارائه بده، اگر خوبی را از آن خود می‌دانی بدی را هم از آن خود بدان، نمی‌گوییم خوبی را از خدا بدان آن که کسی نمی‌داند. ولی حداقل انصاف را داشته باشیم خوبی را وقتی از خودمان ارائه می‌دهیم وقتی به بدی می‌رسیم دیگر ناراحت نشویم، وقتی که به نقص می‌رسیم ناراحت نشویم و خدا می‌داند که چه مهالکی در این زمینه وجود دارد و چه افراد به واسطه عدم رعایت این قضیه به هلاکت افتادند و چقدر مسائل در طول تاریخ به واسطه این قضیه تحریف شده و چه حقایقی در بوته کتمان و خفا قرار گرفته و چه مسائل واقعی و نفس‌الامری به واسطه این قضیه از دیدگاه افراد آگاه مخفی شده است چرا؟ برای چه؟ برای همین قضیه. نفس در مقام منافع خود نمی‌خواهد آنچه را که موجب نفرت و اشمئزاز و موجب تنبّه است او را در معرض قرار بیاورد.

همیشه در طول تاریخ از شخصیت‌ها مجسمه‌هایی می‌ساختند و او را در لابه‌لای کتاب‌ها

در معرض نمایش قرار می‌دادند. همیشه در طول تاریخ نویسندگان و مورّخین براساس تخیلات و براساس منافع و مصالح خود حقایق را رقم می‌زدند. کم اتفاق افتاده که یک واقعه آنچه که هست همان‌طور مطرح بشود و یک شخصیت همان‌طور که بوده است همان‌طور در معرض قضاوت افکار و وجدان‌ها قرار بگیرد. همه‌اش هی قیچی می‌کردند آنچه‌را که نمی‌بایست نمی‌گفتند، آنچه‌را که می‌بایست بگویند؛ برای اینکه این اسوه در دیدگاه مردم زیبا بنماید، این اسطوره در دیدگاه مردم به زیبانمایی و به جلوه‌نمایی پردازد. اگر قرار بشود که آن خصوصیت ناقصه در کنار آن فضیلت ذکر بشود دیدگاه افراد نسبت به شخص تغییر می‌کند دیگر کسی دنبال این نمی‌رود، دیگر کسی حرف این را نمی‌شنود، دیگر آن ذهنیتی که بر اساس آن ذهنیت باید اطاعت کامل و اطاعت محض کرد به وجود نمی‌آید، ناچاریم بدی‌ها را بپوشانیم و خوبی‌ها را در معرض قرار بدهیم تا افکار را اغفال کنیم و حقایق را از دیدگان ببندیم و این خیانت است. این مسئله

خیانت به تاریخ است خیانت به وجدان بشری و خیانت به راه و طریق افراد است، افرادی که می‌خواهند بدنبال حقیقت بگردند افرادی که به دنبال واقع بگردند افرادی که می‌خواهند از لابه‌لای این مطالب راه خودشان را پیدا کنند.

من وقتی که می‌خواهم راجع به یک شخصیت صحبت کنم، الآن شما مرحوم آقا را دیدید یا ندیدید؟ بسیاری از شما مرحوم آقا و پدر ما را ندیدید، از کجا می‌توانید خود را دقیقاً در راه و در مسیر و در صراط و مبانی ایشان قرار بدهید؟ غیر از کتب و غیر از مطالبی که از افراد می‌شنوید مگر راه دیگری دارید؟ البته ممکن است راه‌های خاصی وجود داشته

باشد و یک هدایت‌های خاصی وجود داشته باشد حالا در آن زمینه صحبت نمی‌کنیم همین بحث ظاهر و هدایت‌های ظاهر. از میان نوشته‌های یک فرد و آن مسائلی که افراد دیگر از ایشان بیان می‌کنند غیر از اینکه ما راه نداریم. اگر من گوینده وقتی که می‌خواهم از ایشان تعریف و تمجید کنم به نحوی تعریف کنم که هیچ نقطه نقصی اگر وجود داشته باشد و آن نقاط نقص در جهت‌گیری مخاطبین من نقش اساسی داشته باشد آن نقاط نقص را نگویم، به مخاطبین خودم خیانت کردم. چرا؟ چون نحوه تعریف و تمجید برای مخاطبین من سرنوشت ساز و تعیین کننده است. آنها بر اساس تعریف من و بر اساس مُنشئات من شخصیتی از ایشان در ذهن خود ترسیم می‌کنند که بعد هر جا آن شخصیت حضور دارد خود را در پشت آن شخصیت قرار می‌دهند.

آیا می‌شود یک گوینده و مورّخ و فردی که می‌خواهد برای جامعه و افراد و مخاطبین خودش شخصیتی بسازد به آنها خیانت کند؟! و آنچه را که نیست او را هست کند و آنچه را که هست او را نیست

کند؟ خیانت است. وقتی که من دارای یک خصوصیات مختصّ به خود هستم و دارای یک افکاری هستم و دارای یک شاکله و صفاتی هستم، طبعاً این صفات معجونی است از صفات نیک و صفات زشت، معجونی است از صفات خوب و صفات بد، معجونی است از آنچه که مورد تحسین است و آنچه که مورد ابتعاد و دورباش. وقتی به این کیفیت هست افرادی که می‌خواهند مرا در موقعیتی تعریف کنند و بشناسانند حق ندارند شخصیتی از من بدون عیب و نقص و بدون هیچ‌گونه خلاء و در مرتبه کمال قرار گرفته بسازند که این مسئله خیانت است.

اگر من از مرحوم آقا مطالبی را نقل می‌کنم و مسائلی را از بزرگان بیان می‌کنم چون آنها را در مرتبه کمال می‌دانم اما اگر بخواهم از فرد دیگری که از این نقطه پایین‌تر باشد در بیانات و در کلمات و در اشارات و در ظرائف و لطائف باید به نحوی بیان کنم که مطلق فهمیده نشود، خالص فهمیده نشود. در نوشته‌های مرحوم آقا شما این مطلب را نگاه کنید،

وقتی که در مقام مقایسه بین اساتیدشان برمی آیند
چقدر دقیق و چقدر ظریف آن مسائل و آن منویات
را در قالب لطائف و ظرائفی بیان می کنند، خواننده
اگر آگاه و متوجه باشد به آن مراتب مورد نظر مؤلف
می تواند پی ببرد که چه مرتبه ای در اینجا مورد نظر
اوست. آیا شخصیتی که از این شخص ساخته
می شود هم طراز با امام معصوم است و شخصیت
مطلق است؟ آیا آنچه که به جامعه ارائه می شود آیا
شخصیت همانند امام علیه السلام است؟ این است یا
نه؟ اگر نیست چرا باید به نحوی مطرح بشود که
افراد از این نقطه نظر در جهالت و ضلالت بیفتند و
در گمراهی بیفتند و بعد از گذشت سالها متوجه
بشوند که مطلب

به آن کیفیتی هم که گفته شده و مطرح شده
نبوده، این مسئولیت بر عهده کیست؟ همه این‌ها
برگشتش به این است.

امام صادق علیه‌السلام رمز و سرّ این مسئله را
برای ما بیان می‌کند. حضرت می‌خواهد این را
بفرماید اگر توی نویسنده فقط بدنبال این بودی که
آنچه که حقّ است بنویسی، دیگر نیاز به فخر فروختن
به مردم و نیاز به جلوه‌گری و خودنمایی و نیاز به
اسطوره سازی و مجسمه سازی نداشتی، حقیقت را
می‌نوشتی والسلام، هر کس خواست می‌پذیرفت و
هر کسی نمی‌خواست نمی‌پذیرفت و آن‌چنان که
واقعیت برای تو مجسم است همان واقعیت را به
مخاطبین انتقال می‌دادی، بقیه‌اش به تو ارتباط ندارد،
بقیه‌اش دیگر به تو ربطی ندارد.

تکلیف الهی که بر یک نویسنده تعلق می‌گیرد
چیست؟ آنچه را که واقع است بنویسد نه از خودش
در بیاورد، نه دوتا را بنویسد یکی را ننویسد. البته این
به این معنا نیست که انسان بلند شود بیاید نقائص
مردم را بیان کند نه این غلط است آن یک بحث

دیگری دارد. اما تعریف از شخصیتی که آن تعریف در ذهن افراد، شخصیت ساز است و تعیین کننده راه است، زندگی و آخرت آنها را ترسیم می کند موت و حیات آنها را رقم می زند، آیا هر حرفی را می توانیم بزنییم؟ و هرچه را که به ذهن می آید می توانیم بگوییم؟ قضیه این طور است؟ یعنی سعادت افراد این قدر کشک است؟ و این قدر بی توجه به این مسئله است که هر چه بخواهیم و هر قسمی که بخواهیم مطلبی را برای یک شخصی بیان بکنیم این غلط است.

حضرت می فرمایند اگر عبد به آنچه که مورد تکلیف الهی قرار می گیرد و از ناحیه پروردگار مکلف می شود که انجام بدهد و ندهد به او اگر قیام بکند دیگر نیازی به فخر فروختن و مباحات و مجسمه سازی ندارد، دیگر نیاز به ابراز وجود ندارد، دیگر نیاز ندارد من بیایم خودم را در قبال مردم نیک جلوه بدهم، دیگر احتیاجی به این ندارد دیگر نیاز ندارد من بیایم بر سر منافع دنیوی با افراد دیگر به مرء و جدال برخیزم دیگران را کنار بزنم و خود را

در جای دیگران بنشانم. این گروه بیاید بر سر آن گروه بزند برای اینکه آن موقعیت را کسب کند. اگر هر فرد بخواهد به وظیفه خود عمل بکند دیگر توی سر زدن ندارد. وظیفه من چیست؟ وظیفه من این است که بیایم و بگویم من اینم این خصوصیات را دارم همین والسلام. شما می‌خواهی من را انتخاب بکن می‌خواهی انتخاب نکن خداحافظ شما. انتخاب نشدم او خواسته انتخاب شدم او خواسته، این می‌شود وظیفه.

حالا اگر بیایم برای جلو افتادن حریف را کنار بزنم این می‌شود عدم قیام به تکلیف. برای جلو افتادن به دیگران انگ بزنم این می‌شود عدم قیام به تکلیف. برای جلو افتادن

مراء، جدال، نزاع، دعوا، تو سرهم زدن،
شخصیت همدیگر را کوبیدن، تمام ارزش‌های
انسانی را زیرپا گذاشتن و برای منافع دنیوی به اسم
خدا رسیدن، خدا را جلو گذاشتن و بعد هر کاری
انسان دلش می‌خواهد پشت سر این قضیه انجام
بدهد. یک خدا را داشته باشیم یک عمل به تکلیف
را در مقابل خودمان نگه می‌داریم تابلو، و بعد از آن
پشت هر کاری که دلمان بخواهد دیگر می‌رویم
انجام می‌دهیم هر حذف شخصیتی دلمان می‌خواهد
انجام بدهیم، هر عیب و نقص مخفی مردم را
بیرون بکشیم و بر جامعه عرضه کنیم. این راه الهی
است! این راه، راه معصومین علیهم‌السلام است! این
راه راهی است که آنها به ما پیشنهاد کردند ما را به
اینها توصیه کردند نه جانم!

ترسم نرسی به کعبه ای اعرابی *** این ره که تو

می‌روی به ترکستان است^۱

امام صادق می‌فرماید: برو در مسجد نماز

بخوان کسی آمد پشت سرت آمد نیامد نیامد، در

^۱ امثال و حکم دهخدا، ج ۱، ص ۵۴۴، به نقل از سعدی شیرازی.

وقت ظهر باید نمازت را بخوانی والسلام نیامد نیامد.
کسبه محل پیش مرحوم آقا آمدند: آقا شما نماز
مغرب را یک قدری دیرتر شروع کنید نماز ظهر را
یک قدری دیرتر شروع کنید تا ما بخواهیم مشتری‌ها
را راه بیندازیم و این حرف‌ها یک قدری دیرتر
می‌رسیم. مرحوم آقا می‌فرمودند: موقع نماز ما اذان
می‌گوییم و می‌خوانیم شما مشتری را قبول نکنید.
بارها می‌شد ما با ایشان می‌رفتیم مسجد موقع نماز
ظهر پشت سر ایشان پنج نفر بودند نماز عصر مثلاً
سی نفر، چهل نفر یا پنجاه نفر می‌شدند نماز ظهر را
با پنج نفر می‌خواندند، این می‌شود مخاطب امام
صادق علیه‌السلام «وَ إِذَا اشْتَغَلَ الْعَبْدُ بِمَا أَمَرَهُ آلُ لَهُ
تَعَالَى وَ نَهَاهُ» وقتی این طور باشد «لَا يَتَفَرَّغُ مِنْهُمَا إِلَى
الْمِرَاءِ» به عمل الهی قیام کند به تکلیف قیام بکند
دیگر فکرش و ذهنش و وقتش نمی‌رسد برود با
کسی جدال کند آقا چرا دیر آمدی؟ دیر آمد که آمد.
آقا چرا پشت سر ما نیامدی؟ آقا چرا رونق نماز
جماعت را شما ارج ننهاده‌اید؟ از این حرف‌ها همه
بلد هستند دیگر خیلی حرف‌های تو چشم پر کن.

آقا چرا مجلس سیدالشهداء را پر نکردید؟ آقا فرض
بکنید که این مطالبی را که ما می‌گوییم به این مطالب
توجه نکردید؟ آقا چرا افراد و همسایه‌ها و این طرف
و آن طرف را به این مجلس دعوت نکردید؟ آقا چرا
نیامدید؟ آقا چرا آمدید؟ آقا چرا دیر آمدید؟ همه این
حرف‌ها می‌رود پی‌کارش، حرف و مطلب است،
وظیفه‌ات را بیا انجام بده هر کس آمد هر کس نیامد
والسلام، این است قضیه.

قیام به مطلب بکن و به این کار نداشته‌باش
که این چه عملی در خارج و چه عکس‌العملی در
خارج بوجود خواهد آمد همین، غیر از این هم هیچ
نیست. هر کسی اگر بیاید به همین

نقطه عمل کند، آقا امشب الحمدلله منبر ما گرفته بود خیلی افراد آمده بودند الحمدلله جمعیت خیلی خوب جمع شده بودند آن وقت فردا شب که نیایند اخم‌ها می‌رود در هم، دیگر اصلاً حالش نمی‌آید آدم صحبت کند با کی حرف زند هفت هشت ده تا بیست تا بیشتر نیستند آقا. آقا مردم استقبال نمی‌کنند چه شده است دنیا به سر رسیده، نه آقا جان دنیا به سر نرسیده تو به سر رسیدی، مردم سر جایشانند این مردم یک روز می‌آیند یک روز می‌روند.

مرحوم آقا در همان اواخر حیات مرحوم آقای مطهری چند روز به شهادت مرحوم آقای مطهری مانده بود بنده در اتاق نشسته بودم که ایشان آمده بودند و می‌خواستند بیایند قم با مرحوم آقای خمینی ملاقات کنند، مطالبی را ایشان می‌گفتند و ایشان در کاغذ می‌نوشتند تا مثلاً با ایشان مطرح کنند و صحبت کنند یکی این بود که به آقای خمینی بگویید در مسیر و در راهی که دارند آنچه را که مورد نظر إله است به او عمل کنند به فکر این نباشند که مردم پشتشان

هستند یا نیستند، عین عبارت مرحوم آقا این بود الآن
کأنّ دقیقاً این جمله در جلوی چشمان من قرار دارد
این مردمی که یک روز اقبال کردند یک روز ادبار
می‌کنند. یک روز می‌آیند یک روز می‌روند یک روز
سر و صداست آن چیزی که باید یک فرد انجام بدهد
چیست؟ این است که به کسی کاری نداشته باشد بله،
باید در ابتدای مسئله درست مواضع را سنجید، نه
همین طوری انسان بی‌گدار به آب بزند و بگوید خدا
می‌خواهد نه، آن هم حساب و کتابی دارد، آن هم
فردا باید به سؤال و جواب‌ها همه یکی یکی
رسیدگی شود، نه مواضع را باید سنجید مطالب را
باید سنجید، وقتی که تشخیص داده شد این حقّ
است دیگر انسان به چیزی نباید توجه کند حقّ همین
است دیگر. حقّ درست است. انسان برای
خوش آمدن و ناخوش آمدن مردم که کار انجام
نمی‌دهد، آنچه را که وظیفه است باید انجام بدهد.

من این مطلب را نمی‌خواستم بگویم ولی الآن
به نظرم آمد، دو سه مرتبه با خودم مرور کردم که
بگویم یا نگویم دیگر ترجیح به گفتنش پیدا کردم

گرچه مسئله‌ای است که مربوط به من است و گفتنش مشکل است اما علی‌کلّ حال از نقطه نظر روشن شدن قضیه می‌خواهم خدمت رفقا عرض کنم که چقدر مسئله مهم است، چقدر مطلب مهم است. بعد از فوت مرحوم آقا رضوان الله علیه بنای ما بر این بود که بر همان اساس و بر همان کیفیتی که طبق دستور ایشان و طبق مبانی ایشان و مواضعی که ترسیم کرده بودند به همان کیفیت حرکت کنیم، صحبت‌ها به همان کیفیت، مطالب به همان کیفیت. در شب چهارم بعد از فوت مرحوم آقا دوستان در نظر

دارند بنده در همانجا صحبت کردم و حتی
این مطلب را صریحاً گفتم که مرحوم آقا از دنیا رفته
پدر ما از دنیا رفته خدا که از دنیا نرفته، او که سر
جایش است و برای او که قضیه فرق نکرده. رفقا هر
کسی غیر از این مسئله چیزی می‌داند راهی می‌داند
مطلبی را تشخیص می‌دهد اگر عمل نکند روز قیامت
مسئول است، این حرف را من زدم، و تصور نشود
بر اینکه مبانی ایشان با رفتن ایشان تمام شده است،
احتیاج به استاد کامل و احتیاج به ولی خدا که
سرلوحه تمام مبانی ایشان و تمام اصول سیر و
سلوک ایشان بوده است بعد از رفتن ایشان به قوت
خود به تمام معنا باقیست، هر کسی اطلاعی دارد باید
بدنبال اطلاعش برود هر کسی در جایی سراغی دارد
باید برود، به ما هم اطلاع بدهد همین الآن هم بنده
این حرف را هم می‌زنم همین الآن.

این مطالب را ما در آن شب عرض کردیم،
منتهی راه و روشی که ایشان ترسیم کردند بر اساس
همان روش و بر اساس همان کیفیت حرکت می‌کنیم
تا خدا چه بخواهد. مسائلی پیدا شد قضایایی پیدا

شد مطالب خیلی بالا و پایین، در ابتدا مطالبی بود بعد کم کم من احساس کردم که مسئله از آن شاهراه خودش دارد خارج می شود، از آن مسیر خودش دارد خارج می شود، تعبیری که کم کم پا به عرصه وجود گذاشته بود این تعبیر می توانست در آتیه نزدیک مبدل به یک بحران و طوفان و یک هلاکت و یک ضلالت بشود، همین طور است دیگر صحبت هایی که پیش می آید، اول یک نفر یک چیزی را مطرح می کند آن یکی تعبیر می کند و آن یکی هم دوتا رویش می گذارد و آن یکی چه می شود بعد تبدیل می شود به یک جریان تبدیل می شود به یک مسئله، عناوینی که برای افراد است خب این عناوین ابتدا خلق الساعه که نبوده یک نفر می آید یک عنوان را برای یک نفر می گذارد بعد یک عده دیگر دنبال آن عنوان را می گیرند بعد آن شخص می شود همان، خیلی از موارد به این کیفیت بوده.

ما دیدیم که زنگ خطر به صدا در آمد و باید جلوی این مسائل گرفته بشود. مرحوم آقا رضوان الله علیه دارای یک شخصیت خاص و دارای یک

خصوصیات خاص و به‌عنوان ولی و کامل و باقی و
راه‌رفته مراتب فنا و باقی بالله و باقی بعد از مراتب فنا
برای ما مطرح بودند و ما بر این اساس و با این
شخصیت به دنبال ایشان بودیم، حالا عمل می‌کردیم
یا نمی‌کردیم مطلب دیگری بود، ولی آنچه را که ما
از ایشان پذیرفته بودیم و او موجب استقامت و حفظ
و استکانت ما در یک همچین محیطی بود یک
همچنین شخصیتی بود. دیدیم عجب دارد بعد از این
شخصیت دیگری بجای ایشان و در قبال ایشان دارد
قرار می‌گیرد و این برای ما قابل قبول نبود، به
هیچ وجه برای ما قابل قبول نبود که آن خصوصیات،
تمام آنها ندیده گرفته بشود، آن شخصیت همه ندیده
گرفته بشود آن عظمت علمی

همه ندیده گرفته بشود، آن سعه وجودی و اطلاع بر امور و مصالح و مضار و منافع و تمام خصوصیات نفس و اشراف بر نفوس، همه آنها ندیده گرفته بشود و فقط به صرف بعضی از جملات و بعضی از مسائل با یک چندتا خواب و نمی‌دانم بعضی تخیلات و این‌ها قضیه جا زده بشود و به عبارت دیگر آن شخصیت حقیقی جای خودش را به یک شخصیت مجازی بخواهد بسپارد، اینجا بود که ما در مقابل این جریان ایستادیم و آنچه در توان داشتیم انجام دادیم.

بنده مسافرت‌ها کردم صحبت‌ها کردم روزها می‌شد که صبح می‌رفتم مسافرت عصر برمی‌گشتم، بیداری‌ها کشیدیم شب‌ها تا به صبح نخوابیدیم ناراحتی‌ها و مسائل تمام اینها در راستای اینکه این مسئله تحقق پیدا نکند و تمام صحبت‌ها هست الآن همه‌اش وجود دارد و مطالبی که در آن موقع مطرح می‌شد. در قبال این مسئله مطالبی مطرح شد، چه مسائلی گفته شد در قبال چه عکس‌العمل‌هایی انجام شد و افراد نادان و جاهل چه مطالبی را مطرح

کردند و چه مسائلی دیگر حالا دیگر جای گفتنش نیست.

نکته در اینجاست بعد از گذشت دو سال یک روز من بعد از ظهری بود که مرحوم آقا را در خواب دیدم؛ دیدم یک بیابانیست، بیابان بسیار وسیعی و در این بیابان باتلاقی قرار دارد بسیار عمیق و خیلی خطرناک و من در کنار این باتلاق ایستادم و مرحوم آقا در آن طرف مقابل من قرار گرفتند، من می خواستم از این باتلاق عبور کنم پای خودم را یک مقداری در این باتلاق گذاشتم دیدم نه قضیه شوخی نیست باتلاق است می برد، می برد پایین کنار این باتلاق به اندازه یک متر خاکی بود، زمین سفت و زمین خاکی را طی کردم و آمدم و به ایشان رسیدم، ایشان رو کردند به من گفتند امتحان کردی؟ امتحان کردی؟ گفتم بله. البته به صحبت نمی گفتند فقط معانی ردّ و بدل می شد صحبتی ایشان نمی کردند من هم صحبت نمی کردم، فقط آن معنا منتقل می شد و آن معنا بازگردانده می شد. فرمودند امتحان کردی؟ گفتم بله، فرمودند مطلبِ حقّ تو را کسی نمی فهمد از این به

بعد دم فرو ببند.

یعنی دیگر تمام شد تا الآن قرار بود صحبت بکنیم، دیگر از این به بعد فایده ندارد دیگر، آیا چه خواهد شد؟ دیگر تمام شد دیگر صحبت تمام شد، کسی که نمی‌خواهد، قرار بود کسی بفهمد فهمید، قرار است کسی نمی‌فهمد نفهمد به من چه مربوط، مگر من کی هستم؟ مگر من چه هستم؟ آقا مسئله طوری بود من می‌گفتم دو دو تا می‌گفتند پنج تا، وقتی این طور باشد دیگر انسان چه بگوید؟ دو دو تا شده پنج تا بعضی وقت‌ها می‌گویند، گاهی می‌شود دیگر تا حالا چهارتا بوده

دیگر نظام عالم تغییر پیدا کرده می شود پنج تا، می شود شش دیگر هر چه بادا باد هر چه بیشتر بهتر دو دو تا ده تا چه اشکال دارد؟ برای کی باید صحبت کرد؟ برای کی باید مطلب گفت؟ برای کی باید مطلب را بیان کرد؟ مسئله را گفتی مطالب را روشن کردی دیگر از این به بعدش می شود مرء، از این به بعدش می شود جدل، از این به بعدش می شود نزاع، از این به بعدش می شود مخاصمه، از این به بعدش می شود مقابله، از این به بعدش می شود مباحثات و فخر فروختن، اظهار وجود کردن خود را به کرسی نشانیدن.

بارها می شد افراد می آمدند و به من پیشنهاد می کردند آقا برای بیان مطالبتان یک جلسه مناظره تشکیل بدهید جلسه مناظره تشکیل بدهید مگر اشکالی دارد؟ و همه می دانستند یعنی مانند این چراغ برای همه روشن بود که جلسه مناظره ما ده دقیقه بیشتر طول نمی کشید پنج دقیقه بیشتر طول نمی کشید، چرا ده دقیقه، همه هم این مطلب را می دانستند، بنده قبول نکردم چرا قبول نکردم؟ مگر

ما این مطالب را نگفتیم، مگر به گوش همه نرسیده، مگر همه متوجه نشدند مناظره برای چه؟ مناظره غیر از مسئله کوبیدن و غیر از مسئله تفوق و غیر از مسئله اظهار وجود مگر چیز دیگری هست؟ چیز دیگری نیست دیگر، اگر مطلبی است ما گفتیم، اگر مطلبی است ما گفتیم، اگر قرار است گوش شنوائی باشد شنیده است به قول مرحوم آقا به من می فرمودند: فلانی تو آن قدر مطالب را پایین نیاور بگو. مطالب را به نحو کلی بگو آنکه باید بفهمد می فهمد. من به ایشان عرض کردم آقا اگر پایین نیاورم افراد توجیه می کنند، افراد تأویل می کنند، ایشان فرمودند: تو حرف را کلی بزن آن کسی که باید بفهمد و خدا به او توفیق داده می فهمد آن کسی که نباید بفهمد هزار بار اگر مصداق تعیین بکنی باز توجیه می کند و اتفاقاً همین طور هم شد همین طور هم شد.

من همین مطلبی را که الآن برای دوستان نقل کردم برای یک فردی نقل کردم که اسمش را تمام دوستان شنیده اند یک خانم و مخدره ای هست من برای او نقل کردم می خواهم این را خدمتتان بگویم

که فرد، فرد عامی نیست فرد جاهل نیست، فرد بی سواد و ساده نیست این خواب را برای او تعریف کردم برای اینکه او را متنبه کنم، می دانید چه جوابی به من داد؟ گفت خب بله حقّ که در آنجاست قابل برای معرفّی نیست لذا شما نباید ...، گفتم چه داری می گویی؟ من دارم می گویم، ایشان به من می گوید حرف حقّ تو را کسی نمی فهمد. گفتند: بله منظور او آن است این طور در خواب به شما گفتند ولی منظور ایشان آن است آن حقّی که مثلاً در فلان جا وجود دارد آن حرف قابل گفتن نیست، اصلاً نباید راجع به آن بحث بشود نباید راجع به این صحبت بشود. دارد خودش را می زند به آن راه، عرض کردم فرد عامی نیست، این همان مصداق است

گفتم بله شما درست می‌فرمایید هیچ

مسئله‌ای نداریم مطلب شما حق است!

امیرالمؤمنین علیه السلام آمدند خلافت را

صاف از دستش گرفتند چکار کرد؟ امیرالمؤمنین

چکار کرد؟ آمد شمشیر کشید؟ گفت خلافت را

گرفتی گرفتی به جهنم، من از خدا می‌خواهم بلند

شوم بروم در خانه بنشینم کاری به کار شما نداشته

باشم، شما علی را از دست دادید آن را آمدید در

بالای منبر کردید، بلند شد صحبت کرد چندجلسه

صحبت کرد برای مردم، برای این که اتمام حجت

کند؛ در همان مسجد مدینه انس بن مالک را به

شهادت طلبید و وقتی که انس استنکاف کرد و

شهادت نداد فرمود: اگر این مطالبی را که تو می‌گویی

و انکاری را که می‌کنی و اینکه داری می‌گویی یادم

نمی‌آید حافظه من اجازه نمی‌دهد اگر دروغ باشد

خداوند کوری را و پیسی را بر تو مسلط کند که

نتوانی او را بپوشانی از سر جایش بلند شد کور شد،

تمام پیشانیش را همه را پیسی گرفت که این

عمامه‌اش را می‌آورد تا دم این چشمهایش می‌آورد

از اینجایش پیدا بود. او این کار را انجام می دهد ولی
وقتی دید نه، وقتی دید مردم دارند می گویند آقا ما
ابوبکر را می خواهیم چه می گویی؟ ما ابوبکر را
می خواهیم ما این عمر را می خواهیم ما نمی خواهیم.
خدا حافظ شما به سلامت شما را به خیر و ما را به
سلامت، شما را به ابوبکر و ابوبکر را به شما
بخشیدیم مبارکتان باشد!

تکلیف تا اینجا بود ما تکلیف را انجام دادیم
بقیه اش دیگر مباهات است، بقیه اش دیگر اظهار
وجود است بقیه قضیه دیگر خودنمایی است، اینجا
دیگر می شود شیطان. مسئله تا اینجا درست آمده لذا
بر عهده انسان است این قسم اوّل که در ارتباط با
مردم بر عهده ماست عملی را که انجام می دهیم فقط
به این ملاک و به این عنوان باشد که آن عمل را برای
کی داریم انجام می دهیم؟ سائل از این عمل کیست؟
بازخواست کننده از این عمل کیست؟ آن را مورد نظر
داشته باشیم وقتی این طور شد دیگر بنابراین خود
فروشی به مردم به چه معنا خواهد بود؟ برای چه
اظهار وجود کنیم؟ تو که این عمل را داری برای خدا

انجام می‌دهی حالا مردم بفهمند یا نفهمند آیا هیچ وقت فکر انسان به این مطلب دیگر می‌رود؟ دیگر ذهن متوجه این خواهد شد حالا این کاری که دارم انجام می‌دهم اسم خودم را هم با آن بنویسم؟ حالا این عملی را که انجام می‌دهم یک عده هم بفهمند؟ حالا این عمل خیری که انجام می‌دهم حالا فرض کنید که به رخ این و آن هم بخواهم بکشانم؟ نه می‌بیند طرف و بازخواست‌کننده کس دیگری است آن هم کسی است که ظاهر و پنهان ندارد قبل از اینکه بخواهی انجام بدهی آن واقف است در حین عمل او

ناظر

است و بعد از انجام عمل خود او این عمل را گرفته و در خود حفظ کرده پس حالا می‌خواهی به کی نشان بدهی؟ به کی می‌خواهی اظهار وجود کنی؟ به کی می‌خواهی مباحثات کنی؟ تمام این حرفها دیگر خنده‌دار خواهد شد، مسخره خواهد شد. این یک مسئله.

مسئله دیگری که در اینجا می‌ماند دیگر انسان با شخصی بر اثر این عمل دعوا ندارد چه این عمل را انجام بدهد چه او انجام بدهد، شنیدم یک کتاب‌های تحقیقاتی درآمده از طرف بعضی از اشخاص، همین‌که درآمده بعضی‌ها اعتراضاتی کردند آقا ما این قدر سرمایه گذاشتیم چه گذاشتیم چکار کنیم که یک همچنین کتابی را تحقیق کنیم و بخواهیم بیرون بیاوریم حالا شما آمدید به اسم خودتان زدید. خب آقا شما هم برو یک کتاب دیگر تحقیق بکن. اگر این کتاب نقص ندارد خب دیگر چرا داری اشکال پیدا می‌کنی؟ شما برو در یک کتاب دیگر تحقیق کن. نه ما می‌خواهیم این کتاب به اسم ما در بیاید این مثلاً دائرةالمعارف یا هر چیزی که

می‌خواهد باشد باید از این سازمان از این شخصیت‌ها از این افراد ظهور پیدا کند و حالا کاری که شما کردید خراب کرده کار ما را.

خیلی دقیق شیطان ایستاده پشت قضیه، خیلی

عالی به علم و به سواد و به این حرف‌ها هر چه ما

سوادمان برود بالاتر او بالاترش را خوانده، خاطرمان

جمع آن بالاتر را خوانده فقط یک جا بله، «الا

المخلصون» وقتی کسی در مقام اخلاص بیاید پا جلو

بگذارد و نیتش را صاف کند و نیتش را پاک کند آنگاه

است که ناله شیطان برمی‌خیزد و دست او از رسیدن

به انسان کوتاه می‌شود. لذا همیشه بزرگان فرمودند:

قبل از انجام هر عملی اوّل نیت را صاف کن، زود

دست‌نزن به آن عمل، وقتی نیت صاف شد وقتی نیت

پاک شد در مسائل سیاسی اسلام و در اصول سیاسی

اسلام، آن روزها اگر در نظر شریف رفقا باشد،

خدمتتان عرض کردم مرحوم والد رضوان الله علیه

وقتی که با افراد تماس پیدا می‌گرفتند برای این قضیه

و افراد به ایشان مراجعه می‌کردند برای وارد شدن در

این جریان در آن سنه چهل و دو و در آن مسائل قبل

از سنه چهل و دو، اوّل حرفی که با آنها می‌زدند این بود فلانی می‌دانی در این راه هزارتا قضیه وجود دارد سختی وجود دارد گرفتگی وجود دارد ضیق وجود دارد، حبس وجود دارد اذیت و آزار وجود دارد شکنجه وجود دارد هزارتا ناملايمات در این قضیه وجود دارد دیگر، اینجا حلوا که پخش نمی‌کنند همه چیز هست حالا که شما داری پایت را می‌گذاری برای چه می‌خواهی بگذاری؟ و وقتی که شروع کردی در سرت و در ضمیرت چه نیتی را داری تعقیب می‌کنی؟ آیا هیچ به این فکر افتادی که احتمال دارد این عملی را که داری انجام می‌دهی به مقصد نرسد؟ نسبت به این قضیه چه فکر کردی؟ به مقصد رسید اگر آمدند و تو را کنار گذاشتند، گیرم بر اینکه تو

زنداد رفته شكنجه شدي عذاب شدي فرض
كنيد كه سختي ها و ناملايمات براي تو در اين مدت
پيدا شده، الان اين مسئله به ثمر نشست و اين درخت
انقلاب به بار نشست و آمدند گفتند آقا شما بفرما در
منزلت، خيلي متشكر از لطفتان و از زحماتي كه
كشديد و در اين مدت وجود مؤثر براي پيشرو
بوديد، حالا نيازي به شما نداريم بفرمايد در منزل
بنشينيد تا سر وقت شما را صدا كنيم يا اينكه از شما
استفاده كنيم يا اينكه ديگران هستند قبول زحمت
كنند، ديگر از اين به بعد زحمت به عهده شما
نگذاريم. چه حالي داري؟ اگر حالت اين است كه
در آن موقع تحت تأثير قرار بگيري از الان نيا، هان از
الان نيا.

لذا يك ولي خدا در همه اعمال و در همه
قدمها مي خواهد آن خلوص صددرصد و آن نيت
صاف و پاك در همه آن قدمها و در همه آن كردار،
اگر اين طور باشد هميشه خدا هست هميشه خدا
حضور دارد هميشه ملائكه او حضور دارند و هميشه
انسان را امداد مي كنند در هر جايي كه انسان

می‌خواهد باشد در گرفتاری باشد، آن گرفتاریست که محفوف به رحمت ملائکه است نه گرفتاریست که از هوا و هوس و شیطان و امثال ذالک و نفس اماره بوجود آمده، اگر در فراخی و گشایش باشد گشایشی است که محفوف به رحمت و لطف ملائکه است، اگر در پیروزی باشد پیروزی با ملائکه، در عدم پیروزی باشد عدم پیروزی با عنایت و تمام جهات وجودی انسان را در این موقعیت حضور پروردگار و حضور ملائکه می‌گیرد، آن وقت این می‌شود سالک، این می‌شود آن کسی که راهش و فهمش و کردارش همه براساس موازین است. ان شاء الله مسئله ادامه دارد بخصوص راجع به همین قضیه و همین‌طور بعد آن نکته مهم‌تر و مباهات پیش خود، که آن یک جریانی دارد و او یک حساب و کتابی دارد، این مباهات حالا پیش مردم است و تحسین‌های مردم است و آن مباهات پیش خود و آن ظرافت‌ها را آنها را چگونه بگذرانیم؟ و از عهده آنها چطور بر بیاییم؟ ان شاء الله وعده برای جلسه آینده.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ